ای آنکه در هوای خط و خال میروی / آخر کدام دانه ازین دام چیده
امروز مستی تو دو بالای باج است / معلوم میشود لب خود را مکیده
داری خبر ز روی کرچه از حیا / خبر بشت پای خویش ندیده
شوخی چنانکه تا نظر از هم گشوده ایم / از دل چو اشک بر سر مژگان دویده
واقف نه ز لذت عشق نهان ما / یک گل بترس و لرز ز گلشن نچیده
از خون گرم روز جزا سر بر آورد / در هر دلی که نشتر مژگان خلیده
چون داغ دل بلاله باغ جهان مبند / مرده است این چراغ نفس تا کشیده

گوش هزار نغمه سرآید ز های تست
صائب چه سر بجیب خموشی کشیده

بهر کجا که خوری باج تن بخواب مده / نبات خانه ناموس را بآب مده
ز خیره چشمی تو دامنان ملاحظه کن / کتان عصمت خود را بماهتاب مده
بهار حسن ترا رو بخشک سال خط است / بهیچ تشنه جگر نیم قطره آب مده
به بین که مستحق التفات کیست بخت / زکوة حسن بهر کس باضطراب مده
بعاشقان جگر تشنه رحم کن ساقی / ته پیاله بهم خود را بآفتاب مده
خراب گشته دلی را ز جود کن معمور / چو گنج تن بهم آغوش خراب مده
هنوز پای دل از ساغر تو میلرزد / بدست اهل هوس دست بیحجاب مده
مرا بگردش چشم خمار میکشند / عبث پیاله باین عاشق خراب مده

حریف موجه کثرت نمیشود صائب
ز روی بحر نظر آب چون حباب مده

ای دل چه در قلمرو میخانه مانده / حیران من چو دیده پیمانه مانده
از بهر آشنائی این خونی حیا / از صد هزار معنی بیگانه مانده

جای

جای تو نیست کنج خرابات بیغمی / آنجا بذوق گریه مستانه مانده
وقتست غیرتی کن و یکجهت شوی / تو در میان کعبه و بتخانه مانده
جوشی اگر برآوری از دل بدر شوی / چون درد اگر چه در ته خمخانه مانده
همطالع همایی و از کاهلی چو جغد / بی بال و پر بگوشه ویرانه مانده
غیرت ز شانه و دل صد چاک او بگیر / در دودمان زلف چه چون شانه مانده
زنهار دل مبند بطفلان که عنقریب / طفلان رمیده از تو و بیگانه مانده
فرداست در نقاب خزان گل جریده است / در کنج آستانه غریبانه مانده
از سختگیری تو جهان است سخت گیر / در بند چون کلید ز دندانه مانده
همراه تست رزق بهر جا که میروی / در گوشه قفس چه بی دانه مانده
در سنگ لاله در جگر خاک گل نماند / ای خانمان خراب چه در خانه مانده
خود را به نشوه برسان ورنه عنقریب / رفته است نوبهار و تو فرزانه مانده

نعل حرم ز شوق تو صائب در آتش است
غمگین چرا بگوشه میخانه مانده

ای عالم از ظهور صفاتت عیان شده / بست و گشاد دست تو در پا و کان شده
پیدایی تو دشت اشارات کرده قطع / عریانی تو پرده چشم جهان شده
چندین هزار فاخته از مرغزار قدس / در جستجوی سرو تو بی آشیان شده
گردی ز جلوه گاه سمند سبکروت / بالا گرفته است و سواد جهان شده
بی سرمه چشم را که چنین میکند سیاه / عالم سیاه در نظر سرمه دان شده
اندیشه بلند خیالان عرش سیر / از دور باش بار تو در دل نهان شده
از صد هزار فتنه یکی از ریاض تو / گل کرده است و نرگس چشم بتان شده
ما یکزبان بشکر تو هر سبزه ده زبان / ما صد زبان بحمد تو گل یک زبان

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)